**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۳/۲/۹۲ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(آیا شرط تزاحم این هست که تضاد بین دو تکلیف اتفاقی باشد)**

یکی از بحثهایی که در تقریرات آقای هاشمی به عنوان یک تنبیه مستقل ذکر شده و در تقریرات آقای حائری مقدمه بحث از تنبیه دیگری قرار گرفته این بحث هست که آیا شرط تزاحم این هست که تضاد بین دو تکلیف اتفاقی باشد و اگر تضاد دائمی باشد احکام تزاحم جاری نمی‌شود یا چنین شرطی وجود ندارد مرحوم نائینی در کلماتشان مکرر اشاره کردند به اینکه شرط دوتا دلیل تزاحم باشد این است که تضادشان اتفاقی باشد والا اگر تضاد دائمی باشد داخل در باب تعارض می‌شود هم در باب تزاحمی که به جهت عدم قدرت بر جمع بین دو تکلیف هست این مطلب را فرمودند در تزاحمهای دیگری که ایشان مطرح کردند اقسام دیگری از تزاحم را ایشان مطرح کردند که بعد در موردش صحبت می‌کنیم آنها هم چنین قیدهایی را کردند فرض کنید واجب و حرامی با همدیگر اجتماع کردند مورد اجتماع را ایشان در بعضی صور داخل در بحث تزاحم می‌داند ولی شرط می‌کند به شرطی که اجتماع این امر و نهی دائمی نباشد والا اگر اجتماعشان دائمی باشد داخل در تعارض هست ولو در همان صورتی که اگر اجتماع اتفاقی بود ما داخل در تزاحم می‌دانستیم به هر حال صورتهای مختلفی را مرحوم نائینی داخل در تزاحم می‌کنند در صور مختلفش آن قید دائمی بودن تضاد را مطرح می‌کنند حالا ما بحث را محدود می‌کنیم به آن صورتی که تضاد بین دو تکلیف به جهت عدم قدرت مکلف بر جمع بین آنها باشد که همان تضاد متعارف هست که دیگران هم قائل هستند. البته مفروض کلام را باید در جایی دانست که بین دو شیء ضدینی باشند که لهما ثالث، و الا اگر دو تا امری باشند که ضدین لا ثالث لهما باشد اینجا تزاحم معقول نیست بنابر مبنای این آقایان که تزاحم را به جهت آن باب ترتب و مقید لبّی مطرح می‌کنند اینجا تضاد معقول نیست به دلیل اینکه فرض کنید اگر حرکت و سکون

ضدینی باشند که لا ثالث لهما شما می‌خواهید امر به ضد را مقید کنید به ترک ضد دیگر فرض این است که ترک ضد دیگر مساوق هست با تحقق این ضد معنایش این است که امر به شیء به شرط تحقق شیء و آن امر به تحصیل حاصل است و آن معقول نیست. و این یک قید عام است یک شرط دیگری در باب تزاحم هست که از باب ضدین لا ثالث لهما نباشد پس بنابراین صورت مسئله را اینجا قرار می‌دهیم که دوتا ضدی هستند که لهما ثالث دارند ولی تضاد بین اینها دائمی هست. حاج آقا در بعضی از فرمایشاتشان این قید را متعرض شدند ولی یک خصوصیت دیگری هم به آن اضافه کردند به نظر می‌رسد که این خصوصیت هم باید اضافه بشود حتی روی مبانیی که آقایان دارند آن تضاد ایشان فرمودند دائمی نباید باشد و غالبی هم نباید باشد اگر بخواهد تضاد دائمی باشد یا غالبی باشد این داخل در باب تعارض می‌شود خب حالا وجوهی که آقایان ذکر کردند آن تضاد غالبی را هم شامل می‌شود اگر دقت کنید بعداً روشن خواهد شد که این تضاد غالبی هم حکم تضاد دائمی را دارد حالا این بحث را روی سه مبنا دنبال می‌کنیم یک مبنا،‌مبنای حاج آقا در تفسیر تزاحم یک مبنا تفسیری که ما احتمال می‌دادیم و مایل به آن بودیم یک مبنا هم مبنای شهید صدر و دیگرانی که با مقید لبّی مشکل را می‌خواهند حل کنند اما بنابر مبنای حاج آقا، حاج آقا می‌فرمایند که خطابات ناظر به ظرف تزاحم نیست ناظر به ظرف عدم تزاحم هست کأن یک قیدی می‌خورد که بحث تزاحم از تحتش خارج است ظهور در نظارت به ظرف تزاحم ندارد. اگر تضاد دائمی باشد یا غالبی باشد قهراً باید به او ناظر باشد چون اگر بخواهیم ظرف تزاحم را خارج کنیم همه موارد دلیل را از تحتش خارج کردیم یا غالب مواردش را از تحتش خارج کردیم و این صحیح نیست و من هنا یظهر حالا با توجه به مبناهایی که حاج آقا دارد اگر تضاد نصف نصف هم باشد تزاحم نصف نصف هم باشد این هم نباید داخل در آن باشد چون حاج آقا می‌فرمایند همچنانکه تخصیص اکثر قبیح هست تخصیص نصف هم قبیح هست اگر نصف موارد خارج بشود آن هم قبیح است بنابراین باید اختصاص بدهیم مواردی که مورد تزاحم موارد کمی است اما جایی که نصف موارد تزاحم باشد یا اکثر موارد تزاحم باشد یا همه

موارد تزاحم باشد داخل در باب در تزاحم یعنی آن راه حلی که ما برای تزاحم و تفکیکش از باب تعارض انتخاب می‌کنیم آن راه حل آن را شامل نمی‌شود. بنابراین در جایی که تضاد دائمی است یا غالبی یا نصف موارد را شامل می‌شود دو دلیل ناظر به ظرف تزاحم هستند حالا که ظرف تزاحم شدند بین اینها تعارض هست حالا این تعارض را چه باید بکنیم آیا چگونه حل تعارض کنیم این نکته‌ای است که بعداً به آن اشاره خواهم کرد دیگر احکام تزاحم بار نمی‌شود اما چه جوری این مشکلش حل بشود یک نکته‌ای هست که بعد از بیان مبنای شهید صدر به آن بر می‌گردیم این روی مبنای حاج آقا که بحث روشن است همچنین روی مبنایی که ما عرض می‌کردیم که ممکن است تزاحم از این باب باشد این بود که ما می‌گفتیم در واقع دلیل ناظر به فعلیت تامه نیست از همه جهات فعلیتی که هیچ حالت منتظره‌ای این فعلیت ندارد مگر رفع تعارض. بنابراین در ظرف تزاحم هم با همین حکم وجود مقتضی و وجود ملاک اثبات می‌شود و مانع عدم قدرت مکلف بر امتثال است یعنی به این معنا که می‌گوید که اگر قدرت بر امتثال داشتی می‌خواهد بگوید حتماً این را انجام بده. اما حالا قدرت بر امتثال نداری چه کن یا چه نکن به آن جهتش ناظر نیست آن را باید با حکم عقل به دست بیاوریم که در جایی که دوتا ملاک هست ملاک اهم را باید اخذ کرد اگر نشد مساوی است یا این بحثها. ببینید روی این مبنای ما هم در واقع آن چیزی که امر به جهت او یعنی داعی بر امر شارع و انگیزهٴ شارع از امر هل دادن و فعلیت تحریک هست شارع می‌خواهد تحریک کند صرفاً اخبار از مقتضی نیست وقتی که داعی‌اش چنین هست اگر در هیچ جایی یک چنین داعیی تحقق پیدا نکند به فعلیت نرسد این بر خلاف ظهور اوامر است اوامر ظهور دارد که داعی شارع از این امر ایجاد محرکیت فعلی است حالا محرکیت فعلی در بعضی جاها به خاطر خوردن به مانع به فعلیت نمی‌‌رسد آن منافات با آن داعی ندارد ولی یک داعیی که در هیچ موردی یا در اکثر موارد یا حتی در نصف موارد به فعلیت نرسد آن خلاف ظهور دلیل در این هست که داعی تحریک شارع داعی امر شارع تحقق محرکیت فعلی است ولو در بعضی موارد. اما این موقع که محرکیت اصلاً تحقق ندارد یا خیلی کم هست امثال

اینها بخصوص حالا من صورت مساوی‌اش را خیلی اصرار ندارم ولی آنجایی که محرکیت فعلیه کم باشد غالب موارد این محرکیت تحقق نداشته باشد با این حال شارع امر بکند این خلاف ظهور عرفی جدی دلیل هست یعنی انگیزه شارع از امر ایجاد محرک فعلی است. این را البته توجه بفرمایید هم روی مبنای حاج آقا هم روی عرضی که ما داشتیم اگر شارع قید بزند محذوری ندارد شارع بگوید که اگر این دوتا دلیل تزاحم بکنند یعنی در موارد تزاحمهای غالبی در تزاحمهای دائمی که درست نیست چون به هر حال باید داعویت فعلیه‌ای تحقق داشته باشد فی الجمله پرسش: حتی یک مورد ... پاسخ: ولو یک مورد، نه آنجا نه، ولی بحث این هست که اگر جایی تزاحم غالبی باشد در تضادهای غالبی شارع اگر قید بزند و غالب موارد را با قید صریح خارج کند مانعی ندارد ما ممکن است بگوییم که «قلّد عن المجتهد الاعلم» با قید اعلم از مجتهد اکثر افرادش را خارج کند مانعی ندارد بیان حکم فرد نادر قبیح نیست آن چیزی که قبیح هست مطلق گذاشتن حکم و اراده فرد نادر از آن هست این محذور دارد و خب در جایی که فرض این هست که شارع مقید لفظی که نکرده اگر تزاحم نبود نماز را بخوان یا اگر تزاحم نبود امر من فعلیت تامه دارد چون این چنین نیست این ظهور کالنص دلیل یعنی دلیل کالنص است نظارتش به فرض تزاحم قطعی می‌شود بنابراین نمی‌توانیم با خارج کردن فرد تزاحم حالا یا از اصل دلیل یا فعلیت دلیل مشکل متعارض بودن دو دلیل را حل کنیم پرسش: یعنی به قید منفصل هم باید باز هم قبح هست؟ ... پاسخ: بله. یک موقع هست متکلم اصلاً در مقام بیان نیست آن اصلاً قبیح نیست آن چون اطلاق شکل نمی‌گیرد ولی فرض بکنیم که اطلاق شکل می‌گیرد اطلاق هم شکل گرفته پرسش: زمان عمل هم نرسیده ... پاسخ: بله زمان علم هم نرسیده ولی فرض این است متکلم در مقام بیان بوده با این فرض که متکلم در مقام بیان بوده. ما حالا در مواردی که در مقام عمل نباشد می‌گوییم اطلاق شکل نمی‌گیرد حالا با فرضی می‌خواهیم بگوییم آن مبنایی که آقایان دارند که در مقام بیان، حالا یک جایی ما این را انکار نمی‌کنیم اگر یک جایی در مقام بیان باشد اطلاق شکل می‌گیرد فرض کنید سؤال سائل وجود دارد سائل می‌خواهد برود اینجا جایش این

هست که همین جا بیان کند ما این را انکار نمی‌کنیم ما به طور کلی می‌خواهیم بگوییم که لازم نیست، واجب نیست قبل از وقت عمل که به اصطلاح متصل به خطاب بیان بشود آن بحثهاست والا در اینکه احیاناً در جایی دلیل ظهور دارد در اینکه تمام افراد مطلق یا افراد عام اراده شده بحث نیست. اما کلام شهید صدر، شهید صدر اینجا می‌فرمایند که صحیح این هست که در موارد تضاد دائمی بین اصل دو خطاب تعارض نیست و اطلاق خطاب نسبت به فرض دو خطاب اطلاق دارند نسبت به فرض اشتغال به دیگری و این اطلاقات با همدیگر تعارض دارند این بیان شهید صدر است ببینید اما اینکه اصل خطاب تعارض ندارند آن مبنای شهید صدر خب واضح است فرض کنید حالا مثال برای این بحث بزنیم یک دلیل گفته «یجب الصلاة عند طلوع الفجر» یک دلیل دیگر داریم می‌گوید «یجب المشی عند طلوع الفجر» ما اگر اینها را قید بزنیم می‌گوییم «یجب الصلاة عند طلوع الفجر إن لم تمش و یجب المشی عند طلوع الفجر إن لم تصل» هیچ مشکلی ندارد در فرض عدم مشی صلاة واجب باشد در فرض عدم تحقق صلاة مشی واجب باشد که بازگشتش به یک حکم تخییری است نتیجه‌اش یک وجوب تخییری را نتیجه می‌دهد. این مشکلی ندارد چون فرض این هست که هر کدام مقید به عدم دیگری هستند توارد عن جانبین توارد که نه ما نمی‌خواهیم بگوییم حالا بر فرضی که آن را فعلاً کار نداریم بر فرضی که یکی را بیاوریم دیگری واجب هست یا واجب نیست آن را فعلاً کار نداریم آن طرفش را می‌خواهیم بگوییم اگر یکی را نیاوریم دیگری واجب باشد آن هیچ مشکلی که ندارد آن یکی هم اگر می‌گویند اگر من را نیاوری آن هم واجب باشد بله اگر هیچکدام را نیاوری مبتنی قبول پذیرش ترتب من الجانبین است همان مشکلی که در ترتب کلاً هست اینجا هم هست که اگر کسی هیچکدام را نیاورد باید هر دو واجب بشود این مشکلی هست که در همه موارد ترتب هست دیگر که اگر شخصی نه اهم را آورد نه اهم را ترک کرد باید هم اهم واجب باشد هم مهم واجب باشد و این همان مشکل عام هست در ترتب من الجانبین یک مشکلات خاص دیگری هم وجود دارد که حالا در بحثهای ترتب من الجانبین گفته شده این همان است یعنی چیز جدیدی ندارد و فرض این است که ما

با فرض فراغ از صفت ترتب من الجانبین بحث را داریم دنبال می‌کنیم اما اینکه اطلاقاتشان با همدیگر تعارض دارند یعنی در واقع اطلاق دارند به تعبیر دیگر اطلاقی دارند که این اطلاق منشأ تعارض می‌شود در سایر موارد در واقع ایشان می‌خواهد اطلاق وجود ندارد چون اطلاق وجود ندارد تعارض نمی‌کند یک مقید لبّی که می‌زنند این مقید لبّی منشأ می‌شود که اطلاق را از بین ببرد اطلاق که از بین رفت تعارض هم از بین می‌رود ولی اینجا می‌گوید اطلاق دارد یک بیانی در کلام آقای هاشمی هست من عین بیان را می‌خوانم و خیلی واضح نیست که چی می‌خواهند بگویند بعد کلام آقای حائری را نقل می‌کنم و در موردش صحبت می‌کنیم ایشان می‌فرمایند «و الصحیح، وقوع التعارض بین إطلاق الخطابین لا بین أصلهما. أما عدم التعارض بین أصل الخطابین فلأن ثبوت کل منهما مشروطاً بعدم الاشتغال بالآخر لا محذور فیه بعد البناء علی إمکان الترتب» که عرض کردم من الجانبین «و أما وقوع التعارض بین إطلاقیهما» این مهم است «فلأن المتفاهم عرفاً ثبوت الإطلاق فی کل منهما لحال الاشتغال بالآخر» جاهای دیگر یک چنین اطلاقی وجود ندارد ولی اینجا اطلاق وجود دارد چون اطلاق وجود دارد «فیکون معارضاً مع إطلاق الخطاب الآخر لحال الاشتغال بالأول» این را من اضافه کرد «لحال الاشتغال بالأول» را «کما یشهد بذلک الوجدان العرفی» ایشان می‌گوید وجدان عرفی هم چنین چیزی را اقتضاء می‌کند «و التخریج الفنی لهذا الوجدان العرفی: أن ما ذکر فی ما سبق للمنع عن التمسک بمثل هذا الإطلاق فی أدلة الأحکام باعتباره تمسکاً بالعامّ فی الشبهة المصداقیة لمخصصه اللبّی المتصل، غیر جار فی المقام لأن خصوصیة کون التضاد بینهما دائمیاً بنفسها قرینة عرفیة علی أن المولی ینفی مانعیة الاشتغال بالآخر عن الأمر بهذا، و علیه فلا بد من تطبیق قواعد باب التعارض بین إطلاقی کل من الخطابین

بالآخر فإن ثبت ترجیح لأحدهما کان مطلقاً و الآخر مشروطاً بعدم الإتیان به. وإلاّ فیتساقطان و یثبت بهما حکمان مشروطان بنحو الترتب من الطرفین لما قلناه من عدم التعارض بین أصل الخطابین فإن إطلاق کل منهما لحال ترک الاشتغال بالآخر لا معارض له، کما هو واضح» این بحث بیانی هست که ایشان اینجا بیان کرده در

تقریرات آقای حائری این جوری بحث دنبال شده ایشان فرمودند که ما به دو بیان یک مشکلی بود در اصل آن مقید لبّی که ما داشتیم آن این است که از یک طرف گفت عیب ندارد شما مقید لبّی دارید می‌گویید صلّ نماز بخوان اگر اشتغال به اهم یا مساوی نداشته باشید ما می‌دانیم فرض اشتغال به اهم یا مساوی از تحت دلیل خارج است ولی آیا این فرض خارجیت دارد یا ندارد شاید از اصلاً صلاة اهم واجبات باشد پس بنابراین صلّ می‌گوید من اهم‌ام آن مقید لبّی که شما درست کردید آن مقید لبّی خارجیت ندارد اصلاً بله اگر یک زمانی فرض می‌شد که اشتغال به مساوی یا اهم تحقق خارجی پیدا می‌کرد وجوب صلاة نبود ولی صلّ اطلاقش اقتضاء می‌کند که آن مقید لبّی تحقق نداشته باشد این اصل اشکال را آنجا شهید صدر البته در تقریرات آقای هاشمی این جوری به نظرم در تقریرات آقای حائری هم این جوری بود به هر حال دوتا جواب از این اشکال آنجاها مطرح شده بود یک جواب این هست که تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص لبّی در جایی صحیح هست که مخصص متصل یا کالمتصل نباشد اگر مخصص کالمتصل باشد آنجا نمی‌شود به عام تمسک کرد این یک بیان، یک بیان دیگری در حاشیه آقای حائری در بحث سابق بود که اینجا در متن تقریرات قرار گرفته آن بیان این هست که تمسک به عام در شبهه مصداقیه در جایی صحیح هست که شارع ناظر به تحقق آن مقید لبّی و عدم تحقق مقید لبّی باشد والا اگر شارع ناظر به این جهات نباشد اینجا نمی‌شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه کرد حالا بگذارید من این را یک توضیحی بدهم. فرض کنید ما یک خطاب داریم که نماز بخوانید ما می‌دانیم نمازی که ملاک ندارد وجوب هم ندارد عقلاً این روشن است که دیگر نمازی که ملاک ندارد وجوب ندارد ولی آیا شارع که می‌گوید نماز بخوانید خودش ملاک‌دار بودن را تضمین می‌کند؟ چرا دیگر اصلاً شارع خودش دارد تضمین می‌کند که همه افراد نماز واجد ملاک هستند درست است اگر نمازی ملاک نداشته باشد وجوب ندارد ولی وقتی شارع خودش تعهد می‌کند زمان عدم تحقق آن مخصصی که اگر واقعاً تحقق داشت مخصصیت داشت را شارع کرده ولی یک قید دیگر داریم قید قدرت شارع از یک طرف گفته شما نماز بخوانید از یک طرف هم ما

می‌دانیم که شخصی که قدرت بر نماز نداشته باشد آن نماز برایش واجب نیست آیا شارع که می‌خواهد بگوید نماز بخوانید این می‌خواهد بگوید همه شما قدرت بر نماز هم دارید؟ عاجز عن الصلاة از تحت این اطلاق خارج است آیا شارع عدم تحقق عاجز عن الصلاة را در افراد صلاة تضمین می‌کند یا نه به آن کاری ندارد این معنایش این است که شارع می‌گوید صلاة بخوان اگر قدرت داشتی و خودت برو قدرت داشتن و قدرت نداشتن را احراز کند به خاطر همین دیگر اینجا نمی‌شود به عام تمسک کرد چون شارع اطلاق خطابش ناظر به عدم تحقق عنوان منافی نیست آن را نفی نمی‌کند در مانحن فیه هم این طوری بیان شده ببینید در موارد تزاحم شما می‌گویید شاید صلاة می‌خواهد بگوید که من اهم واجبات هستم بنابراین فرض اشتغال به مساوی یا اهم که مانع اطلاق امر صلاة می‌شود این خارجیت نداشته باشد ولی وجداناً چنین نیست وجداناً هیچ وقت امر به صلاة هیچ وقت نمی‌گوید من اهم واجبات‌ام. آیا واقعاً امر به صلاة می‌گوید من اهم واجبات‌هستم امر به صوم می‌گوید من اهم واجبات هستم امر به زکات می‌گوید من اهم واجبات هستم هزارتا حکم در شرعیت واجب هست هر هزارتایشان مدعی هستند که ما اهم واجبات هستیم یا ناظر به رتبه وجوب و درجه ملاک ندارند اصل ملاک را می‌خواهند برسانند اصل وجوب را اما اینکه من وجوبم این قدر هم زیاد است که با همه واجبات دیگر به اصطلاح کنارشان می‌زنم این ناظر به این جهت نیست پس دلیل واجب ناظر به اینکه من اهم الواجبات هستم نیست نفی تحقق واجب اهم یا مساوی دیگر را نمی‌کند. ایشان می‌فرمایند این بیان در بحث تضاد دائمی نمی‌آید وقتی یک دلیلی می‌گوید که من را بیاور این می‌خواهد بگوید که یک مزاحم دائم همراه من نیست این جور نیست. اگر یک مزاحم دائم باشد نباید این دلیل ذکر بشود این دلیل می‌خواهد بگوید که آن مزاحم دائم وجود ندارد پس بنابراین آن بیانی که شما می‌گفتید دلیل ناظر به نفی مزاحم نیست نه دلیل ناظر به نفی مزاحم هست یک دلیل گفته صلاة را عند طلوع الفجر بیاور یعنی اینکه نمی‌خواهیم بگوییم اهم از کل واجبات اهم نسبت به آن مزاحم دائمی‌اش. آن مشی هم می‌گوید من اهم هستم هر کدام ظهورشان در وجوب تعیینی اقتضاء می‌کند که

خودشان ادعای اهمیت کنند پس بنابراین این بیان نمی‌آید و به خود همین بیان هم آن بیان اول را نفی می‌کند اینکه شما می‌گویید تمسک به عام در شبهه مصداقیه صحیح نیست تمسک به عام در شبهه مصداقیه در صورتی می‌شود در شبهه مصداقیه مخصص به عام تمسک کرد که عام نافی تحقق عنوان مزاحم نباشد ولی اگر عام نافی تحقق عنوان مزاحم باشد مانعی ندارد. می‌گوییم آن عنوان مزاحم نیست کأن یک ظهور دارد عام می‌گوید ... فرض کنید حالا این جوری مثال بزنم یک دلیل داریم گفته «أکرم العلماء» یک دلیل داریم که می‌گوید که «أکرم الجیران» حالا مثال معروفی که در این بحث هست یک دلیل گفته «أکرم الجیران» یک دلیل دیگر هست که «لا یجوز الاکرام الکافر» ما می‌گوییم دلیل اول یک موقعی خودش تضمین کننده این هست که کافر در میان جیران وجود ندارد اطلاقش اقتضاء می‌کند که اصلاً آن کافی که عنوان مزاحم هست اینکه ما می‌گوییم مخصص است یعنی اگر وجود خارجی داشته باشد از تحت دلیل خارج است ولی خب دلیل «أکرم الجیران» می‌گوید «کل جارٍ فهو غیر کافر» این دلیل اقتضاء می‌کند. پس بنابراین ما در هر مورد که شک می‌کنیم به اطلاق دلیل ... اگر دلیل همچنانکه ناظر به ثبوت حکم هست ناظر به نفی تحقق عنوان مزاحم در مصادیق باشد اگر فرض چنین باشد که دلیل ناظر به او باشد طبیعتاً می‌شود به این تمسک کرد دیگر به این اطلاقی که دلیل دارد در جاهای دیگر که نمی‌شود تمسک کرد به دلیل اینکه یک چنین مفهومی را از دلیل نمی‌شود به دست آرود.

خب حالا این بیان شهید صدر هست انشاء الله ما جلسه آینده در مورد این بیان می‌خواهیم صحبت کنیم. اولاً یک مرحله بحث بکنیم یک مقداری این عدم تمسک به عام در شبهه مصداقیه را بازترش کنیم من البته این بحث را در همان جزوه‌ای که خدمت دوستان دادم مفصل بحث کردم ولی به مقداری که لازم هست در این بحث باز این بحث را تکرار کنیم بد نیست ما قبلاً هم اشاره به این مطلب کردیم که نمی‌دانم مخصص متصل بودن و منفصل بودن و اینها اصلاً در این بحث به آن معنا دخالت ندارد عمده بحث در این هست که آیا عام به وسیله آن عنوان مزاحم معنون به عنوان می‌شود یا نمی‌شود؟ بحث تمسک به عام در شبهه مصداقیه را باید

به یک گونه‌ی دیگری مطرح کرد آن این است که مقیدات لبّیه یا لفظیّه هیچ فرقی هم ندارد در این جهت ملاک تعنون عام به عنوان ضد مقید چیست؟ در کجا عام به عنوان ضد خاص معنون می‌شود در کجا نمی‌شود اگر جایی معنون به عنوان ضد خاص بشود دیگر نمی‌توانیم به عام تمسک کنیم اگر معنون به عنوان ضد خاص نشود می‌شود تمسک کرد مهم این است یعنی بحث را باید متمرکز کرد روی این تکیه و ما در آن بحثها بحث را روی این بحث بردیم که ضابطه تعنون عام به عدم عنوان خاص چیست؟ آیا ضابطه‌اش لفظی بودن، مخصص لفظی عنوان می‌دهد در مخصص لبّی نمی‌دهد؟ یا ضابطه یک چیز دیگر است که ما آنجا در جلسه بعد هم اشاره می‌کنیم ضابطه یک چیزی هست که تحقق او در عنوانهای لفظیّه بیشتر است و در عنوانهای لبیّه کمتر است. حالا ضابطه این را در جلسه آینده اشاره می‌کنم بعد می‌خواهیم تطبیق کنیم در بحث ما.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»